از راست شهید نعمتی، سردار اشتری، حجت‌الاسلام میرهاشم و یکی از برادرزاده‌های شهید

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهیدمهدی نعمتی از شهدای جنگ ۱۲روزه با رژیم صهیونیستی و امریکا

در دفاع از حرم جانباز و در دفاع از حریم شهید شد

■ علیرضا محمدی

شهید مهدی نعمتی، متولد انقلاب بود. چهاردهم بهمن ماه ۱۳۵۷ که در یکی از محلات جنوب شرق تهران به دنیا آمد، تنها دو روز از بازگشت حضرت امام(ره) به ایران می‌گذشت. «متولد انقلاب» در سال هایی رشد کرد که جنگ تحمیلی هشت‌ساله به کشورمان تحمیل شده بود و ایران دستخوش تجاوز عراق بعثی قرار گرفته بود. مهدی بعدها به جمع سبزپوشان سپاه درآمد و در زمانی که تروریست‌های تکفیری در سوریه و عراق به حریم اهل‌بیت تعدی می‌کردند، داوطلبانه به سوریه اعزام شد و نامش را به عنوان یک رزمنده و جانباز مدافع حرم ثبت کرد. شهید نعمتی در مقاطعی از خدمتش به فراجا مأمور شد و نهایتاً روز دوم تیرماه در حمله هوایی رژیم صهیونیستی به ستاد فرماندهی فراجا و پشت میز کارش به شهادت رسید. او در آن روز به آرزویی دست یافت که بارها در سوریه به دنبالش گشته و عاقبت در تهران نصیبش شده بود. گفت‌وگوی ما با مجید نعمتی، برادر شهید را پیش‌رو دارید.

داستان زندگی برادرتان را از کجا آغاز می‌کنید؟

آقامهدی متولد ۱۴ بهمن سال ۵۷ و در بحبوحه انقلاب بود. آن زمان در خیابان‌ها تظاهرات و راهپیمایی برپا بود و وضعیت متشنج تهران باعث شده بود مادرمان مهدی را در خانه به دنیا بیاورد. تولد در این زمان که تنها دو روز از ورود حضرت امام می‌گذشت، شاید یک اتفاق تلقی شود، ولی زندگی برادرم به انقلاب گره خورد و او بعدها یکی از پاسداران انقلاب اسلامی شد. مقاطعی هم به سوریه اعزام شد و در جبهه دفاع از حرم به مقام جانبازی نائل آمد.

نحوه اعزام آقامهدی برای دفاع از حرم چطور بود؟

برادرم چند بار به سوریه اعزام شده بود. اما تعداد دقیق حضورش یادم نیست. در ابتدای حضورش، مسئولان شهید اجازه رفتن نمی‌دادند و با اصرار توانسته بود اعزام بگیرد. آنقدر به این حضور ادامه داد که نهایتاً جانباز شد. خود شهید در مورد نحوه مجروحیتش می‌گفت: در منطقه عملیاتی اگر با سرعت کمتر از ۲۰۰کیلومتر می‌رفتیم، تک تیراندازهای تکفیری ما را می‌زدند. شب بود و من هم با تویوتا با سرعت زیادی می‌رفتم. به خاطر اینکه شناسایی نشوم مجبور شدم چراغ‌های خودرو را خاموش کنم. همینطور که می‌رفتم به داخل دره‌ای سقوط کردم... براثر این حادثه برادرم از ناحیه گردن و دست و چند نقطه دیگر مجروح شده بود.

قاعدتاً باید یک روندی طی شود که شخصی تصمیم بگیرد داوطلبانه مدافع حرم شود و بعد شوقِ شهادت را آنقدر در دل داشته باشد که نهایتاً از سوی شقی‌ترین دشمنان اسلام به شهادت برسد؟

ما در نزدیکی خانه پدری‌مان یک مسجد داریم که از کودکی و نوجوانی به آنجا می‌رفتیم. مسجد امام زمان(عج) در خیابان خاوران حدود پنج‌دقیقه با خانه ما فاصله دارد. من دوم راهنمایی بودم که در کلاس‌های قرآن مرحوم علی درباری، در این مسجد شرکت می‌کردم. آن زمان برادرم کلاس پنجم ابتدایی بود. یعنی حدود ۱۱سال داشت. آقای درباری بعدها در دوران کرونا فوت کردند. حضور در کلاس‌های قرآن علاوه بر اینکه پایه‌های تربیت مذهبی ما را تقویت کرد، زمینه حضورمان در بسیج را هم فراهم کرد. برادرم در همین مسجد وارد بسیج شد و استمرار حضورش در این نهاد انقلابی منجر به عضویتش در سپاه شد. یک مقطعی هم آقا مهدی در دبیرستان شهید جبلی که در محله مسعودیه تهران قرار دارد، فرمانده پایگاه بسیج دانش‌آموزی شده بود. حضور فعال در بسیج پایه بسیاری از فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی شهید را رقم زد.

ارتباطی هم با شهدا یا جانبازان دفاع مقدس داشت؟

نام حاج حمیدرضا بنیاد از جانبازان ۷۰درصد دفاع مقدس بود. ایشان ترکشی در نخاعش داشت که بعدها جابه‌جا شدن این ترکش منجر به شهادتش شد. آشنایی با شهید بنیاد تأثیر زیادی‌روی روحیه برادرم داشت. حاج آقا بنیاد مسئول گروه سرود نماز جمعه بود و ارگ می‌زد. ایشان در شهرک شاهد چند نفر از فرزندان شهدا را دور خودش جمع کرده بود و یک جمع خوبی تشکیل داده بودند. برادرم هم از طریق شهید بنیاد با این بچه‌ها آشنا شده بود. بعد از شهادت حاج حمیدرضا بنیاد، یادم است یک روز صبح که برای نماز بیدار شده بودم، دیدم آقا مهدی دارد گریه می‌کند. علتش را که پرسیدم گفت جانباز بنیاد به شهادت رسیده است.

در خانواده‌تان هم سابقه رزمندگی یا ایثارگری وجود داشت؟

ما کلاً یک خانواده مذهبی داریم. پدرمان در ایران‌خودرو در بخش تعمیرات و ریخته‌گری کار می‌کرد و بسیار زحمتکش بود. به قول معروف رزق حلالی که ایشان سرسفره می‌آورد، باعث پرورش شهیدی مثل آقا مهدی شد. پدرم اواخر جنگ به مناطق عملیاتی رفته بود. غیر از ایشان، حاج ذبیح‌الله بخشی، معروف به «حاج بخشی» شوهر عمه مادرمان است. در کودکی که همراه مادرمان به خانه عمه (همسر حاج بخشی) می‌رفتیم، با ایشان و روحیات خاصی که داشت آشنا شدیم. حاج بخشی دو فرزندش در جبهه‌ها شهید شدند و یک دامادش هم جلوی چشم خودش داخل اتومبیلی که در سه راه شهادت شلمچه منهدم شده بود، سوخت و به شهادت رسید. تصاویر شهادت داماد حاج بخشی که شهید حاج نادری نام دارد، اکنون موجود است. مسعود ده‌نمکی هم در یکی از فیلم‌هایش نحوه شهادت حاج نادری و حضور حاج بخشی در این صحنه را بازسازی کرده است. یادم است یک روز که من کودکی حدوداً هشت، ۹ ساله بودم و مهدی هم حدوداً شش یا هفته ساله، همراه شهید نادری به نماز جمعه رفتیم. ایشان یکی از پاهایش در جبهه‌ها قطع شده بود. وقتی ما را با اتومبیلش به نماز جمعه برد و در یک پمپ‌بنزین توقف کرد، یادم است که لی لی کنان رفت و بنزین زد. آن روز حاج نادر کف دست ما شماره منزلش را نوشت که اگر احیاناً گم شدیم، از طریق این شماره تلفن پیدا شویم. رفتیم نماز جمعه و یک روز خیلی خاص و خاطره‌انگیزی برای ما بود. کمی بعد حاج نادری مقابل چشم حاج‌بخشی در سه‌راهی شهادت شلمچه شهید شد. اینها روی روحیات ما که آن زمان بچه بودیم، خیلی تأثیرگذار بود.

اشاره کردید خانواده‌ای مذهبی دارید، چند خواهر و برادر هستید و نوع تربیت خانوادگی‌تان چطور بود؟

با آقا مهدی پنج برادر و یک خواهر هستیم. خواهرمان اولین فرزند و بعد من و سپس مهدی و دیگر برادرانم هستند. من دو سال از شهید بزرگ‌ترم. فاصله سنی کمی که داشتیم باعث می‌شد خیلی جاها باهم باشیم. از کودکی یادم است مادرم ما را به امامزاده سیدملک خاتون در خیابان خاوران می‌برد. یا هر وقت به روضه‌های خانگی می‌رفت، ما را که آنموقع سن کمی داشتیم، با خودش همراه می‌کرد. بزرگ‌تر که شدیم همراه پدرمان به مراسم مذهبی می‌رفتیم. پدرم ایام محرم در آبدارخانه مسجد قمربنی هاشم(ع) فعالیت می‌کرد و من و آقای مهدی کمکش می‌کردیم. اتفاقاً یک روز که برادرم همراه پدرم رفته بود، آب جوش روی سینه‌اش می‌ریزد و تا چند سال اثر این سوختگی مانده بود. مهدی هم مثل خیلی از شهدا پرورش‌یافته مکتب اهل‌بیت و بزرگ شده فضای هیئات مذهبی بود.

در کل روحیات و اخلاق شهید چطور بود؟

بسیار خوش‌برخورد بود و اهل مزاح و شوخی. حتی اگر عصبانی هم می‌شد، به شوخی حرفش را می‌زد. این اخلاقش باعث شده بود هر وقت که محل کارش را تغییر می‌داد، طوری برخورد می‌کرد که همه او را دوست داشتند و از رفتنش ناراحت می‌شدند. چه در داخل خانه و چه محیط کار و جاهای دیگر، این اخلاق حسنه و خوش برخوردی‌اش باعث شده بود محبوب باشد. اهل صله‌رحم هم بود. بعد از شهادتش بعضی از فامیل که ارتباط آنها با ما کمتر بود، می‌گفتند مهدی به ما سر می‌زد و مشکلات‌مان را حل می‌کرد. یکی از خصوصیات اخلاقی شهید این بود که کار مردم را راه می‌انداخت. وقتی که به فراجا مأمور شد، در بحث گذرنامه اربعین چون خودش هم عاشق و شیفته امام‌حسین(ع) و سفر معنوی اربعین بود، کار مردم را راه می‌انداخت. در صدور گذرنامه اربعین توجه خاصی داشت. اگر کسی کارش گیر می‌کرد و نمی‌توانست گذرنامه اربعین بگیرد، کافی بود با آقا مهدی تماس بگیرد و ایشان سریع کارش را راه می‌انداخت. چند روز قبل از شهادت برادرم، من و یکی دیگر از برادرهایم همزمان عمل جراحی داشتیم که شهید کارهای ما را انجام داد. وقتی من عمل کردم، ۴۸ساعت تمام در بیمارستان پیش من ماند. اتفاقا چهارروز قبل از شهادتش بود. این آخرین باری بود که کمک آقا مهدی را در زندگی‌مان احساس می‌کردیم.

آخرین دیدارتان در همان بیمارستان بود؟

نه، چون ایشان روز ۲۳خرداد و شروع جنگ تحمیلی ۱۲روزه پشت منزل‌شان بمباران شده بود، همسرش و تنها دخترش که ۱۸سال دارد، به شهرستان رفته بودند و برادرم به منزل پدری آمده بود. من در همان ساختمان منزل پدری زندگی می‌کنم. بعد از مرخصی از بیمارستان، در خانه ایشان را می‌دیدم. اما دو روز مانده به شهادتش چون میهمان زیاد به منزل‌مان می‌آمد، نتوانستم او را خوب ببینم. شهید در اوج بمباران‌ها کارش را رها نمی‌کرد. زمانی که بین برخی کارمندهای سازمان‌های دیگر سر دورکاری در شرایط جنگی دعوا بود، او در هر فرصتی به محل کارش می‌رفت. حتی وقتی من را به اتاق عمل می‌بردند، چون عملم یک ساعت‌ونیم طول کشید، ایشان گفت تا عمل شما شروع و تمام شود، یکسری به اداره می‌زنم و برمی‌گردم. روز شهادتش هم رفته بود تا اضافه‌کاری نیروهایش را در سیستم وارد کند که همان‌موقع موشک صهیونیست‌ها به ساختمان ستاد فرماندهی فراجا اصابت می‌کند و آقا مهدی پشت میزکارش به شهادت می‌رسد. ایشان زمان شهادت معاون اجتماعی سازمان اطلاعات فراجا بود.

از شهید همین یک دختر به یادگار مانده است؟

بله، برادرم تنها یک دختر دارد که الان ۱۸ سال‌شان است. خانمش هم خواهر شهید است. عقد برادرم و همسرش را حضرت‌آقا با مهریه ۱۴سکه خوانده بودند.

خود شهید از احتمال شهادتش حرفی زده بود؟

اتفاقاً کمی قبل از شهادتش به پسر من، حسین، گفته بود روز اول جنگ پشت خانه ما را زدند و من شهید نشدم. یک ذره هم از بمباران نترسیدم. چند روز پیش هم ساختمان پشتی محل کارم را زدند و من طوریم نشد. حتی در اتاقم از موج انفجار جابه‌جا شد ولی اصلاً نترسیدم. چون خسته بودم رفتم و گوشه‌ای دراز کشیدم و کمی استراحت کردم. به خواهرزاده‌مان هم گفته بود در سوریه که بودم از مرگ نمی‌ترسیدم. فقط نمی‌خواستم از سوی تکفیری‌ها اسیر شوم... آقا مهدی همیشه به دنبال شهادت بود. یک جمله‌ای می‌گفت به این مضمون که «نگرانی برای شهادت نیست. عمر ما مقدارش مشخص است. هر موقع به پایان برسد، کسی که شهید است انتخاب می‌کند، با شهادت برود یا به مرگ طبیعی.» آقا مهدی به این حرف اعتقاد داشت و از شهادت و مرگ هیچ هراسی نداشت. بلکه به دنبال شهادت بود و عاقبت انتخاب کرد با شهادت از این دنیا برود.

پیکر شهید چه زمانی تشییع شد؟

ایشان دوم‌تیر به شهادت رسید و چهارم‌تیر پیکرش پیدا شد. شنبه هفتم تیر هم همراه با پیکر شهدای اقتدار، ایشان هم تشییع شد. روز بعد پیکر شهید را به مسجد امام زمان(عج) در خیابان خاوران آوردند. همان مسجدی که آنجا رشد معنوی یافته بود. سپس پیکرش در حرم شاه‌عبدالعظیم کنار شهید طهرانچی، شهید شانه‌ای و شهید سیدمهدی موسوی که محافظ شهید رئیسی بودند، به خاک سپرده شد. روزی که پیکر برادرم را به معراج بردند و برای وداع رفتیم، حاج آقا میرهاشم حسینی به من گفت: مهدی روز قبل از شهادتش زنگ زد و گفت که دیروز دوستم شهید شد و فردا نوبت من است... ما هر وقت پیش حاج آقا میرهاشم می‌رفتیم، ایشان یک سلام و علیکی با من یا برادرانم می‌کرد. ولی هر وقت آقا مهدی پیش ایشان می‌رفت، حاج آقا او را در آغوش می‌گرفت. وقتی یکی از برادرانم علت این رفتار را از حاج آقا میرهاشم پرسیده بود، ایشان گفته بود من لطافت و معنویت سردار قاآنی و سردار حاجی‌زاده را در وجود مهدی می‌بینم. بعد از شهادت برادرم هم حاج آقا به من گفت: آقا مهدی حس شهدا را داشت.

چه خاطره‌ای از شهید برای‌تان ماندگار شده است؟

برادرم زمانی که تازه وارد سپاه شده بود و حدوداً ۲۰سال داشت، یک نیمه شعبان نذری شیرینی مادرم را برمی‌دارد تا با موتور برای دوستانش ببرد. شب بود و بین راه روی یک دست‌اندازی به زمین می‌افتد و سرش آسیب جدی می‌بیند. او را به بیمارستان بعثت می‌رسانند. آن شب وقتی من او را در بیمارستان دیدم، از گوش‌هایش خون می‌آمد و علائم خونریزی مغزی داشت. وخامت حالش باعث شد، او را به بیمارستان بقیه‌الله اعزام کنند. برادرم از این حادثه به شکل معجزه‌آسایی نجات پیدا کرد. بعدها او دیگر سوار موتور نمی‌شد. با ماشین به محل کارش می‌رفت و چون در محل کارش پادگان‌های زیادی بودند، در راه سربازها را سوار می‌کرد و به پادگان‌های‌شان می‌رساند. یکبار که سربازی را سوار کرده بود، ایشان می‌گوید من سید هستم و تعریف می‌کند: چند سال پیش شب نیمه شعبان در یک مسیری به موتور سواری برخوردم که روی زمین افتاده و بیهوش شده بود. گفتم من مسئولیت این بنده خدا را برعهده می‌گیرم. او را به بیمارستان بعثت رساندم. برادرم به طور اتفاقی کسی را سوار ماشینش کرده بود که چند سال قبل او را از مرگ نجات داده بود. وقتی که آقامهدی در ایام بین عید غدیر و ماه محرم شهید شد، من یاد ماجرای شهید صدرزاده افتادم که در کودکی روز تاسوعا با دعای مادرش از مرگ حتمی نجات پیدا می‌کند و سال‌ها بعد درست در روز عاشورا در سوریه به شهادت می‌رسد. انگار خدا چند سال عمر و فرصت به این شهید و همچنین برادرم داده بود.

شهید مهدی نعمتی همراه حاج قاسم در مقطع حضور در جبهه دفاع از حرم

مهدی یک دوست جانبازی داشت به نام حاج‌بنیاد که مسئول گروه سرود نماز جمعه بود. حاج‌بنیاد یک ترکش در نخاعش داشت که بعدها همان ترکش منجر به شهادتش شد. دوستی با این جانباز جنگ تحمیلی تأثیر زیادی در روحیه برادرم گذاشته بود. بعد از شهادت حاج بنیادی یک روز صبح بود که دیدم مهدی دارد گریه می‌کند. علتش را که پرسیدم گفت جانباز بنیادی شهید شد

مجید نعمتی برادر شهید

برادرم چند بار به سوریه اعزام شده بود. برای او حضور در جبهه دفاع از حرم مقدمه مقابله با رژیم صهیونیستی بود. آنقدر به سوریه رفت تا عاقبت جانباز شد. خودش می‌گفت یک شب به خاطر اینکه تک تیراندازها خودروام را مورد هدف قرار ندهند با سرعت بالای ۲۰۰کیلومتر می‌راندم. چراغ‌ها را هم خاموش کرده بودم که ناگهان به یک دره سقوط کردم

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۶۱

از راست به چپ

■۱-فنی در کشتی-خاج، چلیپا■۲-خیلی کم-چشم‌انداز-جیوه-میوه نارس■۳-خرس آسمانی-بخشش-رأی و نظری که جنبه مثبت یا منفی ندارد-دوستی■۴-حاشیه سفید کتاب-زوزه سگ-بی اساس و سطحی■۵-از روی عمد کاری انجام دادن-نیمه تاریک زمین-رشوه دادن■۶-برای اینکه-کارت فراخوان-برکت برنج■۷-بهتر از بدتر-روال-همراه آشغال-ستاره■۸-گریختن-آخرین شاه قاجار-سوا■۹-مکان و آشیان-نت میانی-دل آزردگی-ناپایدار■۱۰-کلاه الف-خبرگزاری سوریه-بدل از وضو■۱۱-کتاب تربیتی روسو-رگ خواب-مهار وارونه■۱۲-بایکوت-التماس-اثر پذیرفتن■۱۳-صدمتر مربع-ریختن پول به حساب-حاصل کار و تلاش■۱۴-بازیکن هم تیمی-تاتنور داغ است باید چسباند-متضاد کیفی-پرچم■۱۵-آدینه-شاعر و نویسنده امریکایی خالق نهنگ سفید

از بالا به پایین

■۱-عضو مشترک انسان و حیوان-نامشخص-پیامدها■۲-حیوان نقب‌زن-نمایش غم‌انگیز-غیر مجاز شرعی■۳-عدد آبادی-عزت‌دهنده-سخنی که در آن کنایه و منظوری غیر از ظاهر سخن نهفته باشد-خدای خورشید مصریان■۴-ایالتی در هند و پاکستان-صدای گربه■۵-وسیله صید ماهی-سرگشته-از مصالح ساختمانی■۶-پسر خورشید در اوستا-برچیدن-مسیر■۷-تکرارش آوای فاخته است-باران اندک-خشمگین-حلال رنگ■۸-شهری در استان یزد-کنایه از گیرافتادن■۹-افسانه‌گو-دهم-ضمیر شیطانی-ویتامین انعقاد خون■۱۰-بام دنیا-سومین دبیر کل سازمان ملل-چرم خالص■۱۱-برنامه موسیقی که با ارکستر در حضور جمع نواخته می‌شود-گرمای سخت-نقره■۱۲-بلندای آسمان-سرزنش■۱۳-گاهی دل هم می‌زند-خمیری از آهک و خاکستر که در قدیم به کار می‌رفت-دریاچه‌ای در استان فارس■۱۴-سرگرد قدیمی-متحدالقول-از انواع شعر■۱۵-شهرداری قدیم-شکافنده-از علوم حوزوی

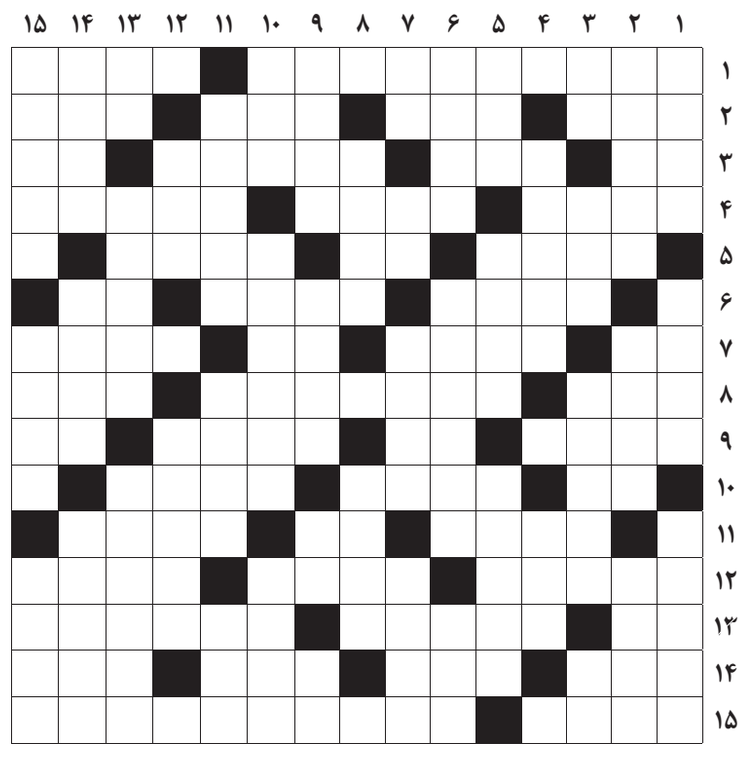

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۲		۱					
				۴			۸	
				۸		۷		۹
۱	۸					۲		۵
					۵		۷	
۵		۶	۲					
					۱	۶		۷
۸		۹						
۲			۵		۷		۳	

۷	۲	۴	۸	۶	۹	۱	۳	۵
۵	۹	۱	۵	۳	۴	۶	۸	۷
۸	۶	۳	۱	۵	۷	۴	۹	۲
۵	۱	۶	۷	۸	۲	۳	۴	۹
۴	۸	۷	۹	۱	۳	۵	۲	۶
۳	۷	۲	۴	۵	۶	۸	۱	۹
۶	۳	۴	۲	۹	۸	۷	۵	۱
۱	۷	۹	۵	۲	۳	۶	۴	۸
۲	۵	۸	۶	۷	۱	۹	۳	۴

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۳۶۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ب	ی	ب	ر	و	ب	ر	گ	ر	د	■	ص	ا	ف	ی
۲	ق	و	ر	■	ل	ی	گ	■	ق	ا	ب	■	ک	ا	ک
۳	ع	ن	■	ج	و	ب	■	س	ی	ب	ر	ی	■	ن	ش
۴	ه	ی	ر	ی	■	ی	ر	ا	ق	■	ت	ر	ت	ی	ب
۵	■	ت	ب	ر	ا	■	و	ل	■	ج	ا	ه	ل	■	ه
۶	م	■	ا	گ	ن	ی	■	ک	ت	ا	ب	■	ب	ا	■
۷	ن	ا	■	ی	م	ا	م	■	و	ن	■	ب	ی	ک	ه
۸	ج	ل	ا	■	ا	د	ا	ب	ت	و	ر	■	س	د	ا
۹	م	ک	م	ل	■	گ	ن	م	ی	و	ب	■	ش	ر	ر
۱۰	■	ن	ن	م	■	ا	ی	ل	■	ن	ا	ز	ا	■	ی
۱۱	پ	■	ی	س	ا	ر	■	ی	خ	■	س	و	س	ک	■
۱۲	ی	ک	ت	ن	ه	■	ح	م	ا	س	■	ت	ت	ر	ا
۱۳	ا	ل	■	ت	ا	ب	ل	و	■	م	ر	ا	ع	ا	ت
۱۴	د	ا	ل	■	ن	ن	و	■	س	ن	ی	■	ف	ی	ش
۱۵	ه	ش	ا	م	■	ر	ا	د	ی	و	گ	ر	ا	ف	ی